در این گوشه از دنیا بیرون، چه می‌گذرد؟

کنجِ دنجِ اهالی دانش

فاطمه طاری‌بخش
خبرنگار گروه دانشگاه

ساعت ۱۱ با رئیس کتابخانه امیرکبیر قرار گفت‌وگو داشتم؛ حدودا ساعت ۱۰ و نیم بود که جلوی در حافظ دانشگاه از اسنپ پیاده شدم. به سمت حراست دانشگاه رفتم، اسم و فامیلم را روی برگه‌ای نوشت و ساعت ورود زد و من را به سمت کتابخانه راهنمایی کرد. کتابخانه شهید صبوری با ساختمانی کم‌رنگ در چند قدمی پل حافظ قرار گرفته است. همزمان که داشتم به این موضوع فکر می‌کردم که شلوغی پل حافظ در تضاد با محیط آرام کتابخانه است، وارد ساختمانی ۶۷ ساله شدم که نمای کم‌رنگی داشت. لابی ساختمان کتابخانه، سقف بلندی داشت. درست روبه‌روی در، صندلی‌های رنگارنگی گذاشته شده که سه یا چهار نفری از دانشجویان آنجا نشسته‌اند و کتابی می‌خوانند یا با دوستان‌شان گپ می‌زنند. هیچ تابلویی برای اینکه بفهمم دفتر رئیس کتابخانه کجاست، پیدا نکردم. مجبور شدم به روابط عمومی زنگ بزنم و طبقه اتاق رئیس را بپرسم.

کتابخانه‌ای صبور در جوار پل حافظ

از پله‌های ساختمان بالا می‌روم و به طبقه سوم می‌رسم. ساختمان کتابخانه ساختمان بزرگی است. این ساختمان پیش از اینکه، به کتابخانه تبدیل شود، خانه دکتر مجتهدی بوده. شاید جالب باشد، اگر بدانید محمدعلی مجتهدی، زمانی رئیس دانشگاه پلی‌تکنیک و از بنیان‌گذاران دانشگاه شریف است و در کل تاثیر بسزایی بر آموزش عالی کشور داشته است. برای رسیدن به دفتر ریاست، از کنار پنج یا شش معاونت و دفتر دیگر رد می‌شوم. در تمام این دفاتر، میزهای بزرگی را کنار پنجره یا دیوار اتاق قرار داده‌اند اما با این حال، هنوز فضای زیادی از اتاق خالی مانده است. بعد از دیدن دفاتر و سقف‌های بلند ساختمان، با خودم فکر کردم که ظرفیت سالن‌های مطالعه چنین ساختمانی قطعا بالای هزار نفر است، اما بعد از مصاحبه و بازدید از سالن‌ها فهمیدم تنها ۷۰۰ نفر ظرفیت دارد.

ماجراجویی من در کتابخانه بعد از مصاحبه‌ای که با تاخیر نیم ساعته از رئیس کتابخانه گرفتم ادامه داشت. به سالن‌های مطالعه و قرائت‌خانه‌های کتابخانه سری زدم تا با دانشجویان کتابخانه صحبت کنم. از پله‌های عریض به طبقه دوم می‌روم، دو سالن مطالعه مجزا در این طبقه قرار دارد. روز چهارشنبه است و دانشگاه، مثل روزهای اول یا وسط هفته شلوغ نیست. از راهرویی طولانی و خلوت که کف آن با سنگ گرانیتی پوشیده شده، به سالن مطالعه می‌روم. دانشجویان انگشت‌شماری روی میزهای چوبی کرم رنگ کتابخانه نشسته‌اند. کتابخانه‌ای با فضای سرد و خشک که تابلویی به دیوارها زده نشده و به جز میزهای تحریر، هیچ نشان دیگری از کتابخانه در آن وجود ندارد. میزها با هم فاصله چندانی ندارند. برای چینش هم چهار میز به صورت دو به دو روبه‌روی هم قرار گرفته و به هم چسبیده‌اند. برخی از آنها نیز به صورت خطی در کنار دیوار قرار دارند. دیوار سفید رنگی، سالن دوم مطالعه دختران را از این سالن مجزا کرده است. به سمت سالن دوم می‌روم. اوضاع چیدن میزها در این سمت دیوار بدتر و درهم‌تر از سالن اول است. شاید تعداد دانشجویان به ۱۰ یا ۱۵ نفر هم نرسد. سقف سالن بلندتر از حد معمول است، نورپردازی سالن با آن فاصله برای خواندن کتاب کمی تاریک است. به سراغ دختری می‌روم که درست روبه‌روی در سالن نشسته، اول بابت اینکه تمرکز را برهم زده‌ام عذرخواهی می‌کنم و اسمش را می‌پرسم. با زمزمه‌ای، خودش را مریم، دانشجوی کارشناسی عمران معرفی می‌کند.

غذای روح داریم، غذای جسم نه!

سوال دومی که می‌پرسم، این است که چند روز از هفته به کتابخانه می‌آید؟ مریم جواب می‌دهد: «دو روز از هفته به کتابخانه دانشگاه می‌آیم.» درباره خاطره‌ای که شاید در روزهایی که به کتابخانه می‌آید برایش اتفاق افتاده باشد می‌پرسم، می‌گوید: «خاطره‌ای به یاد ندارم که بگویم. راستش اینجا که با کسی حرف نمی‌زنم، در راه رفت و آمد و بیرون سالن هم معاشرتی ندارم.» بخت‌آزمایی اولم در انتخاب مخاطب گفت‌وگو چندان تعریفی نداشت، چون زیاد اهل حرف زدن نیست. البته بعد از سوال درباره شرایط کتابخانه، با صدای بلندتر از شرایط کتابخانه تعریف می‌کند و توضیح می‌دهد: «من کتابخانه‌های بیرون هم رفته‌ام، آنجا کسی برای درس خواندن نمی‌آید اما محیط اینجا بسیار ساکت‌تر است و همه درس می‌خوانند. حتی کتابخانه ملی هم این جو را ندارد.» بدون اینکه حرفی زده باشم، می‌گوید: «باید یک غری هم بزنم، اینکه اینجا برای غذا مشکل دارد و مجبوریم از ساختمان بیرون برویم تا بتوانیم غذایی بخریم، حتی اگر بخواهم غذایی بیاورم اینجا چیزی نیست که بتوانم غذا را گرم کنم و باید تا دانشکده خودمان برویم و با ماکروفر غذا را گرم کنیم.» با مریم خداحافظی می‌کنم. نگاهی به دانشجویانی که در کتابخانه نشسته‌اند می‌اندازم و به سمت یکی دیگر از آنها می‌روم.

کتابخانه خوراک نشخوار فکری است!

دختر، لپ‌تاپی روی میز گذاشته و هندزفری در گوش دارد و گویا روی پروژه‌ای کار می‌کند. بعد از سلام و معرفی خودم، اسم دختر را می‌پرسم و اما او تاکید می‌کند که نمی‌خواهد اسمی از او بیاورم. از او درباره وضعیت کتابخانه می‌پرسم، دختر نگاهی به دور و بر می‌اندازد، به زحمت صدایش را می‌شنوم. تعریف می‌کند که خوابگاهی است و زمان زیادی از روز را در کتابخانه نمی‌گذراند و می‌گوید: «معمولا برای این می‌آیم که نمی‌خواهم به خوابگاه بروم و دوباره برگردم اینجا. خوابگاه‌مان هم کتابخانه دارد و بیشتر وقتم را آنجا می‌گذرانم.»

بعد از این حرف درباره خاطره‌ای که از این کتابخانه یا کتابخانه خوابگاه دارد می‌پرسم. اول با عجله جواب می‌دهد: «من اینجا بیشتر درس می‌خوانم... سکوت است.» بعد با خنده می‌گوید: «خودمانیم، یا اینجا درس می‌خوانیم یا می‌خوابیم! وقتی فضا اینقدر ساکت و خلوت است، سه حالت بیشتر برای دانشجو جماعت ندارد. یا می‌تواند خوب درس بخواند و تمرکز کند، یا موقعیت خواب بسیار خوبی است یا اینکه نشخوار فکری داشته باشی و می‌توانی به راحتی در افکارت غرق شوی. من جزء دسته سوم هستم و کتابخانه خوراک این کار است.»

سوال آخری که از او می‌پرسم درباره چالش‌هایی است که در کتابخانه داشته یا عیب‌هایی که در اینجا وجود دارد؛ دوباره تاکید می‌کند که دانشجوی کارشناسی است و کم پیش می‌آید که به کتابخانه سر بزند و بعد توضیح می‌دهد: «اصولا یک ربع یا نیم ساعتی بیشتر اینجا دوام نمی‌آورم. البته تنها مشکل من با کتابخانه این است که روزهای تعطیل و پنجشنبه و جمعه باز نیست.» در ادامه از ایام امتحانات از او می‌پرسم: «من ایام امتحانات به خانه می‌روم و اینجا نیستم اما از بچه‌ها شنیده‌ام که کتابخانه در آن دوران بسیار شلوغ است.» بعد از صحبت با این دختر با چند دانشجوی دیگر که داخل راهروی کتابخانه ایستاده‌اند، صحبت می‌کنم، دنبال خاطره‌ای دانشجویی از کتابخانه بودم اما چیزی دستگیرم نمی‌شود. بیشترین مشکلی که برایشان مطرح است، بحث غذا و شلوغی ایام امتحانات است و گویا چالش دیگری نداشتند. ساعت نزدیک یک بود که از سالن کتابخانه خارج شدم و به سمت سردر اصلی دانشگاه رفتم.

گنجینه‌ای از شماره صفر مجلات قدیمی!

شریف، دومین دانشگاهی که به کتابخانه آن می‌روم. ساختمان کتابخانه این دانشگاه هم مانند امیرکبیر در بیرونی‌ترین نقطه دانشگاه قرار گرفته است و برای رسیدن به این کتابخانه باید از در انرژی در خیابان قاسمی بگذرید. سمت راست و تنها کمی جلوتر از حراست، ساختمان کتابخانه مرکزی دانشگاه قرار دارد؛ ساختمانی -که مانند دیگر ساختمان‌های دانشگاه آجری است- با تابلوی سبزرنگی که روی آن با خطی درشت نوشته شده کتابخانه مرکزی. بالای واژه کتابخانه مرکزی با خط ریز نوشته ساختمان دکتر محمدعلی مجتهدی. کتابخانه شریف جزء اولین بخش‌هایی از دانشگاه است که در سال ۱۳۴۵ آغاز به کار کرد. اما از سال ۷۵ به ساختمان فعلی نقل مکان کرد. پیش از متمرکز شدن کتابخانه، ۱۳ کتابخانه دانشکده‌ای در این دانشگاه وجود داشت که امروز به جز کتاب‌های علوم انسانی تمام آنها جمع‌آوری شده‌اند. این کتابخانه به دلیل قدیمی بودن حتی شماره صفر برخی مجلات را هم دارد. از پله‌های ورودی بالا می‌روم و در آهنی مشکی با شیشه‌های دودی رنگ را باز می‌کنم. وارد ساختمان می‌شوم و سراغ باجه اطلاعاتی می‌روم که روبه‌روی در قرار دارد. سمت راست آسانسورها و سمت چپ صفحات لمسی و کیبوردهایی برای جست‌وجوی منابع قرار دارد. سراغ اطلاعات می‌روم و نشانی ساختمان مدیریت را می‌گیرم که مرا به طبقه چهارم ارجاع می‌دهد. به طبقه چهارم می‌روم، روبه‌روی راهروی اداری، راهرویی برای گنیجنه اسناد و پایان‌نامه‌ها وجود دارد، بعد از گرفتن مصاحبه با رئیس کتابخانه به راهروی کتابخانه‌ها می‌روم، مسئولی که جلوی در نشسته می‌گوید؛ سالن خالی است و به‌زودی قرائت‌خانه می‌شود.

نقش هنر دانشجویان روی دیوارهای کتابخانه

با پله‌ها به نیم طبقه سوم می‌روم. معاون کتابخانه گفته بود که هرکدام از این آثار برای یکی از دانشجویان همین دانشگاه است. نخبگان دانشگاه شریف، همان‌هایی که شاید فکر کنیم؛ تنها به بعد درسی زندگی خود می‌رسند، در ساختمان کتابخانه؛ به هنرمندان چیره‌دستی بدل شده‌اند، که یادگاری از آنها روی تمام دیوارها وجود دارد. در هر نیم‌طبقه، دو پنجره در شرق و غرب وجود دارد و زیر هرکدام از آنها صندلی حصیری که کار دست مردم شمالی است، گذاشته شده. بالای هرکدام از صندلی‌ها یا در دو گوشه نیم‌طبقه، روی تابلوی چوبی حکاکی‌شده‌ای با خط کرشمه نوشته شده: «گوشه شهناز» و «گوشه دیلمان». پله‌ها را می‌گیرم تا به طبقه سوم برسم، روی دیوارهای راه‌پله‌ها، عکس‌هایی از چهره‌های شاخص ادبی، سیاسی و علمی گذاشته شده است. طبقه سوم، قرائت‌خانه و کتابخانه دانشجویان مقطع دکتری و کارشناسی ارشد است.

عطر شعر لابه‌لای کتاب‌ها

در طبقه سوم، ابتدا به سالن توس اجتماعات سری می‌زنم. البته پیش از اینکه به سالن برسم؛ چشمم به کتابخانه داخل راهرو می‌افتد. کتابخانه‌ای که از کتاب‌های فلسفی و رمان در آن به صف شده است. چنین کتابخانه‌ای را که در اختیار تمامی دانشجویان باشد در دیگر کتابخانه‌های دانشگاهی ندیدم. وارد سالن توس می‌شوم که درست روبه‌روی سالن مطالعه دانشجویان ارشد قرار دارد. بعد از ورود، با سه طراحی سیاه‌قلم از اخوان ثالث و ابوالقاسم فردوسی و محمدرضا شجریان چشم در چشم می‌شوم. همین‌طور که محو ظرافت نقاشی‌ها بودم از دانشجویان می‌شنوم که یک دانشجوی برق شریف -که الان در خارج از ایران به سر می‌برد- این نقاشی‌ها را کشیده است. روی دیوار و زیر تابلوها اشعاری از شاهنامه فردوسی روی پارچه‌ای نقش بسته بود. محیط کتابخانه شریف، گرما و لطافت داشت و باید گفت دانشجویان شریف، خوش‌شانس هستند که کتابخانه‌ای گرم و دلنشین دارند و می‌توانند ساعت‌های بین‌کلاس خود را در این کتابخانه بگذرانند. بعد از سالن توس به کتابخانه بچه‌های ارشد و دکتری رفتم. کتابخانه دو بخش داشت. چیدمان یک بخش با میزهای تحریر چوبی و صندلی بود و بخش دیگر مبل‌های طوسی و قرمز گذاشته شده بود. آباژورهایی با نور زرد روی میزها گذاشته شده بود که فضای کتابخانه را تلطیف می‌کرد.

بخش کتاب‌ها و مجلات مشتری ندارد

دانشجویان مجبور بودند به‌خاطر اینکه کسی جایشان را نگیرد، وسایل خود را روی صندلی‌ها بگذارند و بروند. با سه نفر از بچه‌های ارشد درباره کتابخانه صحبت کردم. یکی از پسرها می‌گوید که «به‌صورت‌کلی از کتابخانه راضی است اما به‌دلیل شلوغی و جمعیت دانشجویی زیاد، فضای کمی را به این کار اختصاص داده‌اند.» یکی دیگر از پسرها که او هم دانشجوی ارشد است به این نکته اشاره می‌کند که «ظرفیت کارشناسی‌ها بیشتر است اما ارشد و دکتری ظرفیت کمی دارند. ما می‌توانیم به طبقات دیگر برویم اما به این خاطر که شلوغ است، فضای آرامی ندارد.» از پسرها درباره استفاده از مراجع و بخش مقالات و کتاب‌ها می‌پرسم که همگی می‌گویند از این بخش استفاده‌ای نمی‌کنند و تنها برای مطالعه به کتابخانه می‌آیند و همین‌طور اکثر مقالات روی سایت در دسترس است. از آنها خداحافظی می‌کنم و سراغ طبقه پایین می‌روم. در دو نیم‌طبقه بعدی عکس مریم میرزاخانی و نمایی از سردر دانشگاه گذاشته شده است. سراغ سالن مطالعه کارشناسی‌ها در طبقه دوم می‌روم.

قید وسایل را می‌زنند، قید جا را نه!

سه طبقه اول، دوم و سوم بازسازی شده‌اند. اما طبقه همکف بافت قدیمی و سنتی خود را دارد. درست در کنار در ورودی، قرائت‌خانه پسران کارشناسی وجود دارد. روی در قرائت‌خانه کاغذی چسبانده شده با این مضمون: اگر بیشتر از ۱۰ دقیقه شخصی وسایلش را روی صندلی و میز گذاشت و بازنگشت می‌توانید وسایل او را بردارید و بنشینید. تصور کنید این روزها که هنوز ماجرای امتحانات هم جدی نشده، تا این حد پیدا کردن جا در سالن مطالعه جدی است. وارد می‌شوم، میزهای چوبی به خط شده‌اند و با فاصله‌ای بسیار کم ردیف دیگری میز چیده شده است. اکثر میزها پر است. اما در بین این میزها، میزهایی هم هستند که وسایل برخی از دانشجویان روی آن گذاشته شده اما خبری از خود دانشجو نیست. با یکی از پسران دانشجو صحبت می‌کنم، اسمش امیر است و در خوابگاه زندگی می‌کند. امیر از وضعیت شلوغی کتابخانه غر می‌زند، از روزهایی می‌گوید که سالن‌های مطالعه پر می‌شوند و دانشجویان مجبور می‌شوند کیف‌شان را بگذارند و بروند. او می‌گوید: «بعضی‌ها هم که کیف‌شان را می‌گذارند و می‌روند و دیگر نمی‌توان پیدایشان کرد. جز اینجا در دانشکده‌مان هم سالن مطالعه نداریم و فقط همینجا برای درس خواندن مناسب است.» راست می‌گفت، شلوغی قرائت‌خانه برای منی که تنها بازدید کننده بودم هم کلافه‌کننده بود، چه برسد اینکه کسی بخواهد مطالعه کند یا تمرکز داشته باشد.

از قدیمی‌ترین کتابخانه دانشگاهی ایران چه خبر؟

بعد از کتابخانه دانشگاه شریف، قرعه به نام کتابخانه دانشگاه تهران افتاد. این کتابخانه، قدیمی‌ترین کتابخانه دانشگاهی محسوب می‌شود. سیدمحمد مشکات، با اهدای یکی از مجموعه‌های نسخه خطی خود تاسیس کتابخانه را در سال ۱۳۲۹ کلید زد اما ساختمان فعلی کتابخانه در سال ۱۳۵۰ به بهره‌برداری رسیده است. از نگهبان جلوی در، سراغ سالن‌های مطالعه را می‌گیرم. با بی‌حوصلگی می‌گوید: «کیفت را اینجا تحویل بده»، نگاهی به کیف کوچکم می‌کند و می‌گوید: «من خبرنگارم، می‌خواهم چند لحظه به سالن‌ها سر بزنم و سریع برگردم.» سری تکان می‌دهد و با اکراه آدرس سالن‌های مطالعه را می‌دهد.

غرق در بوی کهنگی کاغذهای نسخ خطی

دقیقا روبه‌روی در ورود، دو راه‌پله چوبی در دو طرف وجود دارد که در راهروی طبقه اول به‌هم می‌رسند. از پله‌ها بالا می‌روم و وارد راهروی سمت چپ می‌شوم. دو سالن مطالعه دانشجویان دختر و پسر در انتهای راهروی دست چپ و در دو ضلع قرار گرفته است. از راهروی هزارتویی می‌گذرم و وارد سالن مطالعه دختران می‌شوم. سالن مطالعه بسیار قدیمی است. انگار در همان دهه‌های ۴۰ و ۵۰ مانده است و بوی کهنگی می‌دهد. شاید می‌خواهند حس نوستالژیک بودن دانشگاه تهران را زنده نگه دارند. به میزها نگاهی می‌اندازم، درست مثل میزهای تحریر قدیمی هستند. دورتادور سالن مطالعه میز چیده شده، وسط سالن نیز دو یا سه ردیف میز تحریر گذاشته شده است. رنگ چوب میزها و الگوی ساخت آنها متفاوت است. برخی از میزها رنگ چوب بسیار روشن و کرم‌رنگی دارند. یک نیم‌طبقه روی میز گذاشته شده است تا دانشجویان بتوانند وسایل خود را مرتب کنند. میزهای وسط، رنگ چوب تیره و فندقی رنگی دارند. صفحه رویی میز کمی شیب‌دار است و بیشتر از اینکه به درد دانشجویان امروزی بخورد، به درد خواندن نسخ بسیار قدیمی می‌خورد که تاروپودشان از هم باز شده است و نمی‌توان تکان‌شان داد. نور سالن‌ها هم چندان تعریفی ندارد و از مهتابی‌هایی که احتمالا مانند آن را در بیمارستان‌ها یا ادارات دیده‌اید، استفاده شده است. سقف سالن کوتاه است و با ترکیب نور و چینش فضا به‌راحتی می‌تواند شما را به ۵۰ یا ۶۰ سال پیش ببرد. این سالن‌ها در عمر دراز خود میزبان مهم‌ترین و اثرگذارترین اشخاص ایران بوده‌اند، از عبدالحسین زرین‌کوب و مرتضی آوینی گرفته تا مصطفی چمران و محمدتقی بهار و سیاوش کسرایی و محمد معین.

اینجا در دهه ۵۰ مانده است

سالن مطالعه خلوت است و تنها سه چهار نفر آنجا هستند. به سراغ یکی از دانشجویان می‌روم اما قبل از گفت‌وگو تاکید دارد تا صدایش ضبط نشود. بعد از اینکه با اون حرف می‌زنم متوجه می‌شوم که دانشجوی رشته حقوق علامه طباطبایی است. از شرایط کتابخانه که می‌پرسمف می‌گوید: «از کتابخانه راضی‌ام، شاید کمی فاصله میزها و... کم باشد اما در کل مشکلی با اینجا ندارم و شرایط خوبی را فراهم کرده‌اند.» سعی می‌کنم تا از چالش‌هایی که دانشجویان دانشگاه‌های دیگر می‌گفتند، بگویم تا بلکه چیزی از کتابخانه دستگیرم شود اما نشد.

به سراغ دانشجوی دیگری رفتم که روی آخرین میز سالن نشسته بود. از تهویه هوای سالن و سقف کوتاهی که داشت، کلافه شدم. روی صندلی چوبی کتابخانه نشستم و شروع به حرف زدن با دانشجو کردم. کمی از روزهایی که به کتابخانه می‌آید پرسیدم و فهمیدم که دو روز در هفته به کتابخانه می‌آید و دانشجوی ارشد دانشگاه تهران است. اطلاعات زیادی از خودش در اختیار من قرار نمی‌دهد. از شرایط کتابخانه می‌پرسم تا ببینم رضایت دارد یا خیر. دختر می‌گوید: «که از کتابخانه راضی است و برخی اوقات به آنجا سر می‌زند.» تنها چیزی که کمی در کتابخانه از آن رضایت ندارد، قدیمی بودن میز و صندلی‌های سالن است. با این وجود که کتابخانه‌های امیرکبیر و دانشگاه شریف هم قدمتی بالای ۵۰ سال دارند، اما هر دوی آنها سعی کرده بودند تا در کنار اصالت و قدمت بنا، به بازسازی آن دقت کنند اما این موضوع برای کتابخانه دانشگاه تهران صدق نمی‌کند.

این شلوغی هیجان‌انگیز و کلافه‌کننده!

سه طبقه اول، دوم و سوم بازسازی شده‌اند. اما طبقه همکف بافت قدیمی و سنتی خود را دارد. درست در کنار در ورودی، قرائت‌خانه پسران کارشناسی وجود دارد. روی در قرائت‌خانه کاغذی چسبانده شده با این مضمون: اگر بیشتر از ۱۰ دقیقه شخصی وسایلش را روی صندلی و میز گذاشت و بازنگشت می‌توانید وسایل او را بردارید و بنشینید. تصور کنید این روزها که هنوز ماجرای امتحانات هم جدی نشده، تا این حد پیدا کردن جا در سالن مطالعه جدی است. وارد می‌شوم، میزهای چوبی به خط شده‌اند و با فاصله‌ای بسیار کم ردیف دیگری میز چیده شده است. اکثر میزها پر است. اما در بین این میزها، میزهایی هم هستند که وسایل برخی از دانشجویان روی آن گذاشته شده اما خبری از خود دانشجو نیست. با یکی از پسران دانشجو صحبت می‌کنم، اسمش امیر است و در خوابگاه زندگی می‌کند. امیر از وضعیت شلوغی کتابخانه غر می‌زند، از روزهایی می‌گوید که سالن‌های مطالعه پر می‌شوند و دانشجویان مجبور می‌شوند کیف‌شان را بگذارند و بروند. او می‌گوید: «بعضی‌ها هم که کیف‌شان را می‌گذارند و می‌روند و دیگر نمی‌توان پیدایشان کرد. جز

گزارش

گزارش «فرهیختگان» از افتتاح ۷ پروژه و رویداد صدرای واحد تهران شرق

مزیت‌های «قیامدشت» از چشم دانشگاه دور نماند

فاطمه طاری‌بخش
خبرنگار گروه دانشگاه

دانشگاه آزاد واحد تهران شرق که در شرقی‌ترین نقطه استان تهران واقع شده، یکی از اهداف خود را به کارگیری مزیت‌های منطقه‌ای قرار داده است. این واحد از چند وجه اهمیت دارد. اول اینکه در نزدیکی شهرک‌های صنعتی قرار گرفته، همچنین از نظر موقعیت جغرافیایی، برای کشاورزی و شیلات مناسب است. در راستای بهره‌گیری از این مزیت‌ها، دیروز در واحد تهران شرق، هفت پروژه و رویداد صدرا افتتاح شد که در ادامه گزارش کوتاهی از آن را می‌خوانید.

تهران شرق قطب قطعه‌زنی می‌شود

لاله ملک‌نیا، مدیرکل اداره صنعت، جامعه و دانشگاه معاونت تحقیقات، فناوری و نوآوری دانشگاه آزاد در نشست افتتاح هفت پروژه مهم دانشگاهی گفت: «در دانشگاه آزاد با توجه به نوع نگاهی که برای رسیدن به دانشگاه حل مساله وجود دارد، مجاب می‌شویم قدم‌هایی در حوزه صنعت برداریم که این توانایی از مسیر دانایی می‌گذرد. واقعیت این است که قرارداد بسیار خوبی در حوزه قطعه‌سازی در واحد تهران شرق توسط موسوی‌اصل ریاست این واحد صورت گرفته که این شجاعت باید در کنار سایر توانمندی‌ها قرار بگیرد تا شاهد به ثمر رسیدن پروژه‌ها باشیم. گاهی برخی پروژه‌ها وجود دارند اما روسای واحدها به آن ورود نمی‌کنند.» او در ادامه درخصوص قرارداد ۴ هزار و ۵۰۰ شاخه لوله و رزوه‌زنی بیان کرد: «موافقت این قرارداد گرفته شد و کار این توافقنامه با شتاب انجام می‌شود. این قرارداد ۶ هزار و ۵۰۰ میلیارد هزار تومان عایدی خواهد داشت که فرصت بسیار مناسبی است. سعی می‌کنیم ما نیز در سازمان در کنار آن اهداف را محقق کنیم. در حوزه‌هایی مانند پرورش ماهی و پسته ورود کرده‌اند اما من مهم‌ترین بحث را قطعه‌زنی می‌دانم که ما تا سال آینده قطب قطعه‌زنی را در تهران شرق داشته باشیم.»

دانشجویان از صدرا استقبال می‌کنند

رویداد صدرا بخش دیگری از برنامه‌های روز گذشته واحد بود. در اصل برای معرفی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاهی به صنایع در دانشگاه آزاد ایجاد شده و قرار است واحدها آن را تا آخر امسال اجرایی کنند. جمعیت بسیاری از دانشجویان به رویداد صدرای این واحد آمده بودند. اولین غرفه برای شرکت نیرومندپلیمر است که در حوزه ساخت پلاستیک یا «پ پ» فعالیت می‌کند. مهدیه خرسند، مدیرمنابع انسانی شرکت نیرومندپلیمر با اشاره به سابقه ۳۰ ساله این شرکت می‌گوید: «ما دو شرکت و سرجمع ۲۷۰ پرسنل داریم. شرکت ما در حوزه تولید موارد پلیمری یا «پ پ» فعالیت دارد. صادراتی به کشورهایی مانند قرقیزستان، قزاقستان و ترکیه و روسیه و کشورهای اروپایی داریم. ایران خودرو و سایپا نیز این مواد را برای سپر جلوی ماشین خود خریداری می‌کنند. کپسول‌های گازی نیز در شرکت فرافند تولید می‌کنیم و بسیاری از شرکت‌ها این موضوع را برای جوش آرگون و جوش CO_2 استفاده می‌کنند و گازهای هلیوم نیز داریم. تنها سه شرکت در کشور هستیم که در این حوزه فعالیت داریم اما کیفیت و صادرات ما از دو شرکت دیگر بیشتر است. حدود ۳۰ درصد محصولات را صادر می‌کنیم.»

سالانه ۴۰ هزار دلار جلوی ارزبری را می‌گیریم

شرکت دیگری که به سراغ آن می‌روم، شرکت دقیق فلز است. زحمتکش، مسئول بازرگانی این شرکت با تاکید بر دانش‌بنیان بودن شرکت توضیح می‌دهد: «مدیرعامل یا رئیس شرکت عضو هیات علمی دانشگاه شهید رجایی است. در حوزه کاری قطعات آلومینیومی، بومی‌سازی کرده‌ایم. شرکت ما جزء دو شرکت اول ایران است که با این کار توانسته جلوی واردات بی‌رویه قطعات آلومینیومی را بگیرد. این قطعات در تمامی صنایع از جمله نظامی و پتروشیمی، می‌تواند فعالیت داشته باشد اما فعلا با نظامی کار می‌کنیم. در کمترین حالت، سالیانه ۴۰ تا ۳۴۵ هزار دلار، جلوی ارزبری را گرفته‌ایم.»

استفاده از تمام مزیت‌های منطقه در واحد تهران شرق

بازدید از رویداد و نمایشگاه صدرا، مدرسه سما و مهدکودک صبا، از دیگر برنامه‌های روز گذشته بود. مدرسه سما و مهدکودک صبا در داخل دانشگاه قرار دارد که مزیت مهمی برای واحد تهران شرق محسوب می‌شود. یکی دیگر از پروژه‌های واحد تهران شرق افتتاح استخر پرورش ماهی بود. این استخر در ابتدا کاربری کشاورزی داشته و بیشتر برای آبیاری فضای سبز و پروژه‌های کشاورزی مانند پسته و زیتون فعالیت داشت. حالا این استخر ۱۲ هزار ماهی دارد. باغ پسته و کارگاه مهندسی معکوس از دیگر پروژه‌های واحد تهران شرق است. باغ پسته این واحد با ۳٫۵ هکتار مساحت و کاشت ۴ هزار اصله درخت پسته قابلیت تبدیل شدن به یکی از قطب‌های پسته را دارد. کارگاه مهندسی معکوس این واحد باز راه‌اندازی شده و توانایی تولید و ساخت قطعات صنعتی را دارد که جزئیات آن را در شماره روز یکشنبه منتشر کرده بودیم.